

دکتر یونس جعفری

دهلی - هندوستان

چند نکته درباره صائب تبریزی

مایه مسرت و شادمانی است که محققین و دانشمندان ایرانی عاقبت الامر عظمت و بزرگواری شاعر ترکی زبان پارسی گوی صائب تبریزی (۱۰۸۸-۱۰۰۲ هجری قمری) دریافته و به خاطر بزرگداشت آن شاعر نامدار سه روز (۲۷-۳۰ دی ماه ۱۳۵۴ - هجری شمسی) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلساتی تشکیل دادند و نویسندگان در موافقت و مخالفت سبک شعر وی سخنانی ایراد کردند و اظهار عقائد و آراء نمودند.

گویا کلام شاعری که تقریباً سه قرن در زیر گرد و خاک اخفاء و در طاق نسیان مانده بود يك مرتبه پیدا گردیده و مورد بحث و تفصیل قرار گرفته است. ولی ما هندیان با وجود اینکه فارسی زبان نیستیم در هیچ عهد و عصر او را فراموش نکرده و نخواهیم کرد. تقریباً در حدود ۲۳۶ سال پیش از این تاریخ هزاران فرسنگ دوری از ما و ملجأش قائل به عظمت و بزرگ منشی وی شدیم. چنانکه شاعری متخاص به ناصر (۱) در جواب یکی از غزلیات این شاعر شهیر ایسات ذیل را مروده وی تمام کیفیت و چگونگی را چنین بیان می نماید:

ایبائی از غزل زیر تتبع میرزا صایب روز یکشنبه سلخ جمادی الاخره سنه ۱۱۶۰ روز کوچ از بهسکر به موضع سارنگی من اعمال میسور (۱) در اثناء راه

بالای کمیت صبا خرام حسن و زیب زینت ترتیب یافته :
 نوبهار آمد دگر دیوانه می باید شدن صد بیابان از خرد بیگانه می باید شدن
 کعبه و بتخانه سنگ آستانی بهش نیست در تلاش وصل صاحبخانه می باید شدن
 زلف جانان دید تا پیر خرد بیتاب گفت گر سلاسل این بود دیوانه می باید شدن
 هر که می آید گدا این جاتوانگر می رود خاکسار کوچه میخانه می باید شدن
 چون قلم زخم نمایان بر جگرداری اگر طره زلف سخن را شانه می باید شدن
 هر کجا گنج مرادی هست در ویرانه است از برای مصلحت ویرانه می باید شدن
 ساغر چشم سیاه آن پری در گردش است
 ناصر از هوش و خرد بیگانه می باید شدن
 و چون غزلی که جوابش گفته شد در هیچ یک نسخ متداول درج نگردیده
 است در این جا نقل می شود :
 پیش مستان از خرد بیگانه می باید شدن
 چون به طفلان می رسی دیوانه می باید شدن
 مدتی در خواب بیدردی بسر بردی بس است
 این زمان در عاشقی افسانه می باید شدن
 عاشقی و کوچه گردی در جوانی ها خوش است
 پیر چون گشتی وبال خسانه می باید شدن
 خصم سرکش را توان زافتادگی تسخیر کرد
 شیشه چون گردن کشد پیمانان می باید شدن
 روزگاری شعله آواز مطرب بوده ای
 مدتی هم شمع ماتم خسانه می باید شدن

نیست آسان در حریم زلف او محرم شدن
 بی زبان با صد زبان چون شانه می باید شدن
 آشنای معنی بیگانه گشتن سهل نیست
 صائب از هر آشنا بیگانه می باید شدن
 اگرچه این نوع امثال از دیوان هر شاعر اردو و زبان و فارسی گوی هندی
 الاصل و یا متولد این دیار که تا یک قرن پیش میزبسته می توان آورد ولی ما
 در این جا معروفترین شعراء و نویسندگان پیشین و معاصر را معرفی خواهیم نمود.
 میرنقی متخلص به میر (۱۲۲۵ - ۱۱۳۵ هجری قمری) یکی از برجسته ترین
 شعرای زبان اردو محسوب می شود. چون در عصر وی شعر گفتن به زبان
 فارسی متداول بود و سرایندگان هند به این امر فخر و مباهات می نمودند که
 می توانند به این زبان شیرین شعر سرایند وی هم در ابتداء شعر به زبان فارسی
 گفت و چون در این مورد مقلد صائب بود مخمسی بر غزل او سرود که دو بند
 از آن در ذیل نقل می گردد :

من نمی گویم که جان در کار عشرت کن مرا
 ولی ما هندیان با وجود اینکه یا چو غم گلدسته بند داغ حسرت کن مرا
 ره بدر زین ظلمت آباد ضلالت کن مرا
 هزاران فرسنگ دراز فروغ عشق خورشید قیامت کن مرا
 هر نفس و هم غلط بین پاک ناپاکم کند
 از نمود خویشتن در سینه صد چاکم کند
 سنگسار انفعال نور ادراکم کنسد
 تا به کی گرد خجالت زنده در خاکم کند

این غزل در کتاب "تذکره شاعران اردو" در سال ۱۱۶۰ هجری قمری در انتهای راه

(غزلی که میر تقی بر آن مخمس گفته چون در نسخه کلیات صائب مطبوعه کتابفروشی خیام در صفحه ۱۳۷ درج گردیده است لذا از نقل اشعار در اینجا صرف نظر می گردد .)

میر تقی میر به زودی متوجه شد که کلام فارسی وی بیمزه است بدین جهت شعر گفتن به زبان اردو را شروع کرد ولی باید در اینجا این نکته را اضافه نمود چون وی دیوان صائب را به دقت مطالعه کرده بود بدین سبب سبک شعر گوئی صائب را به زبان اردو انتقال داد .

سخنان صائب پس از مراجعت وی از دیار هند به کشور ایران (۱۰۴۲ هجری قمری) چنان مورد پسند شعرای اردو زبان قرار گرفت که هر کس تقلید سبک او را برای خود افتخار می دانست . چنانکه حکیم ابوالقاسم میر قدرت الله متخلص به قاسم صاحب تذکره مجموعه نغز که مشتمل بر شرح احوال و اشعار سرایندگان اردو زبان می باشد درباره شاعری بنام میرزا بیک متخلص به عظیم چنین می نویسد .

.... خیال شاعری در کاخ دماغش چنان پیچیده بود که خود را صائب هندی زبان می پنداشت . . . (۳) میرزا غالب دهلوی (۱۲۸۵ - ۱۲۱۲ هجری قمری) بزرگترین شاعر اردو زبان که یکی از معروفترین شعرای هند شناخته شده است وی نیز مدیون شاعر توانا و خوش بیان صائب تبریزی .

افبال لاهوری (۱۹۳۶ - ۱۸۷۷) که یکی از بزرگترین شعرای انقلابی این شبه قاره و مبارز علیه استعمارگری انگلیس محسوب می شود . وی به زبان اردو شعری ساخته که در آن بیت زیر صائب را تضمین کرده است :

همان بهتر که لیلی در بیابان جلوه گر باشد
ندارد تنگنای شهر ناب حسن صحرائی

مرحوم ابوالکلام (۱۸۸۴-۱۹۵۷) متخلص به آزاد (نخستین وزیر فرهنگ هند پس از استقلال یافتن کشور از تسلط انگلیس) که یکی از راهنمایان آزادی خواهان هند بود. برای جلوگیری از نهضت آزادی مأمورین انگلیسی وی را چندین مرتبه زندانی نمودند. نامه‌هایی که وی از زندان به دوستان خود نوشت به صورت کتابی تحت عنوان غبارخاطر منتشر گردیده است. در پایان نامه شماره نهم خودش این دو بیت صائب را آورده است:

درین دو هفته که چون گیل درین گلستانی
گشاده روی تر از رازهای مستان باش

تمیز نیک و بد روزگار کار تو نیست
چو چشم آنته در خوب و زشت حیران باش

برای اردوزبانانی که زبان شیرین فارسی را به عنوان یکی از زبانهای کلاسیک این شبه قاره یاد می‌گیرند شعر صائب آنی دارد. اگرچه استادی فردوسی، نظامی (گنجه‌ای)، مولوی، سعدی و حافظ مسلم است ولی چون صائب هفت سال عمر خویش را در این مرز و بوم گذرانیده و تحت تأثیر آداب و سنن و محیط این کشور شعر گفته بدین سبب سروده او مانوس تر از کلام ستارگان درخشان و تابناک آسمان ادب فارسی به نظر می‌آید. در این جا ما یک بیت از اشعار وی را که مربوط به فرهنگ و زبان هند است مورد بحث و تفسیر قرار می‌دهیم:

بر صدر بود چشم تواضع طلبان را
آسوده بود هر که به پانانه نشیند

در بیت فوق کلمه بانانه لغت فارسی است. اگرچه در کتابهای فرهنگ دیده نشده ولی در لهجه‌های محلی دهات ایران و همچنین در زبان هندی تا کنون مورد استعمال و استفاده است. در هند روی چهارپایه چهارچوبه‌ای

درست میکنند که آنرا چارپائی (تخت خواب) یا (Khat) می نامند. این چهارچوبه را با نخ بافته یک طرف آن را در طول با طناب می بندند تا تمام بافت شل نشود. قسمتی که با طناب بسته می شود آن را بانانه می گویند زیرا که وقتی کسی می خوابد پاهایش را به آن طرف دراز می کند. اگر شخصی وارد خانه اعیان و اشراف بشود و صاحبخانه وی را اجازه نشستن روی چارپائی بدهد معمولا او برای اظهار شکسته نفسی و انکسار روی بانانه می نشیند.

جنگو (JoGnu) کلمه هندی است و اسم حشره ای است از قبیل سوسکها که معادل آن به زبان انگلیسی (Fire Fly) (مگس آتش) و لاین (Photurus) (فتوروس) می باشد و در سرتاسر دنیا و در تمام مناطق گرمسیر انواع آن وجود دارد. روی شکمش ماده ایست سبز رنگ (Bioluminescence) دارای خاصیت درخشندگی. وقتی که هوا مرطوب و بارانی است این حشره در جنگلهای سرسبز و انبوه از لانه اش زیر زمین در لایه خاک می سازد بیرون می آید و طوری از بالا به پائین پرواز می کند گوئی شیرجه می زند. در بعضی انواع تنها نور بال دارد و در دو الی چهار پا بالای زمین سیرو گردش می نماید. چون گروهی که مشتمل بر هزاران می باشد در حالت رقص و پرواز در می آیند چنان بنظر می رسد که ستارگان آسمان روی زمین آمده چشمک می زنند و اگر تنها یکی در هوا دیده شود معلوم است که در تلاش پیدا کردن جفت ماده خود می رود.

تا آنجا که نویسنده این مَطور اطلاع دارد میان شعراء و ادبای سرزمین ایران گویا هیچ کسی درباره این حشره متذکر نشده است ولی در ادبیات زبان سانسکریت و همچنین در اشعار شاعران فارسی زبان که در این دیار زندگی کرده اند و یا مسافرت به هند نموده اند وصف آن چندین جا به چشم میخورد چنانکه نصرالله منشی در کتاب کلیله و دمنه این را به اسم یراعه یاد کرده است

(بهتر بود وی بجای پراغه از کلمه جرقه استفاده می کرد) و آقای مجتبی مینوی دو حاشیه همین کتاب (۴) این کلمه را به نام کرم شب تاب مرقوم داشته اند . (در حالیکه این جانور اصلا از نوع کرم ها نیست بلکه نوعی از حشرات است) ولی صائب آن را کرم شب افروز گفته است :
روز روشن نشود کرم شب افروز سفید با رخ خوب تو چون ماه مقابل گردد
در جای دیگر چنین می گوید :
در روز چسان جلوه کند کرم شب افروز با چهره تابان تو چون ماه بر آید
چندن (معرب صندل) ، چوبی امت خوشبو . از عهد سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۷ ه . ق) چوب این درخت مورد پسند شعرای فارسی زبان بوده است . منوچهری دامغانی (متوفی ۴۳۲ ه . ق) می گوید :
هنان برگردن سرخش فکنده چو دو مار سیه بر شاخ چندن
در عهد قدیم برای معطر کردن بدن یکی از لوازم آرایش محسوب می شد و شاهزاده خانمها زنان راجه ها و اعیان و اشراف خمیرش را روی بدن می مالیدند . از دربار راجه ها این رسم به معابد راه یافت و برهمنان برای زینت دادن پیکر خدایان از آن استفاده می نمودند . بعد از چنان موسوم شد برهمنانی که عهده دار انجام دادن وظائف نیایش بودند پیش از وقت عبادت مقداری خمیر صندل را روی پیشانی خود می مالیدند تا مشخص گردد کدامیک از برهمنان نذر ها را قبول می کند و این رسم هنوز از بین نرفته است . در این مورد صائب می فرماید :
جبهه من غوطه در گرد کدورت خورده است
غیر پندارد که صندل بر جبین مالیده ام
جای دیگر می گوید :
فارغ از درد تن هستی ناقص گردد هر که مالد به جبین صندل بتخانه من

تأثیر چوب این درخت سرد است و دافع حدت زهرها . علت غائی مالیدن خمیر آن پیش از نیایش این است که سرعابد خنک بماند و بدون سرگیجه وی خواهد توانست توجه خود را در يك جا متمرکز کرده با خضوع و خشوع محو ریاضت و عبادت گردد .

لباس محلی اهالی هند مشتمل بر پیراهن (بدون یخه) و لنگ می باشد . طرز بستن لنگ چنین است که روی حجاربه‌های تخت جمشید و نقش رستم و دیگر آثار تاریخی ایران پیش از دورهٔ اسلام دیده می شود . پس از دادن چندین ته و چین گرهی بر کمر می زنند و هر چه پول نقد همراه داشته باشند در آن می گذارند . این طریق نگهداری پول باعث به وجود آوردن اصطلاح : از گره او چه می رود ؟ گردیده که هم معنای آن در زبان فارسی : از کیسهٔ او چه می رود ؟ می باشد . صائب مانند امیر خسرو دهلوی (۷۲۵ - ۶۵۱ ه . ق) این اصطلاح را در يك بیت خود بکار برده چنانکه می گوید :

خون می چکد به ناله ز منقار بلبلان زین نقد تازه کز گرهٔ روزگار رفت
معمولا هندیان در مهمانیهای بزرگ ظروف فلزی و چینی را مصرف نمیکنند بلکه برگهای درخت را باخلال وصله کرده مثل طبق گرد میسازند و به جای بشقاب از آن استفاده میکنند و کاسه‌های گلی را برای آشامیدن آب بکار میبرند . پس از صرف غذا این برگها از مصرف می افتند و چون غذای پس مانده را نجس میدانند بدین سبب این برگها و محتویات آن برای بیننده حالت مشمتر کننده ای ایجاد میکند و مهمان برداشتن اینها را از پیش خود عار میداند و همچنین دیگران غیر از چند مستخدم صاحبخانه آن را دست نمیزنند و سعی میشود هر چه زودتر این برگها را و هر چه خوردنی روی آن میباشد از نظرها دور گردانند و در ظرف آشغال میریزند . برای اظهار تمام این کیفیت ضرب المثلی در زبان هندی

وجود دارد که در فارسی معنیش چنین است: پس از صرف غذا ظرفهای برگری بردل گران میآید.

صائب چون تمام این آداب و رسوم را عیناً دیده بود کلمات را تغییر داده تمام وضع و کیفیت را طبق ذوق و سلیقه خود در لباس شعری چنین جلوه گر نموده است:

ز اشك لاله گون مگذار خالی چشم را صائب

که چون ساغر تهی گردید بردل بار می باشد

رام یکی از خدایان هندوها محسوب میشود. وی از بطن کوشلیا (Kaushlya) زن راجه جنگ (Janak) فرمانروای ایالت آیودیا (Ayudhya) متولد شد. در اساطیر هندی چنین آمده است هنوز وی طفل شیر خواری بود که شبی در هوای صاف و بی ابر ماه کامل را درخشان دید و خواست که آن را بگیرد ولی چون دید دستهایش به آن نمیرسد ناراحت شد و گریه را سرداد. مادرش هر چه خواست سرگرمش کند و توجه اش را به طرف دیگری معطوف دارد موفق نشد. چون او خسته شد و راهی برای ساکت کردن بچه اش ندید وزیر را خواست و تمام جریبان را برای وی تعریف کرد. وزیر مستخدم را صدا زد و گفت کسه لگنی بیاورد و آن را از آب پر کند. چون رام عکس ماه را در آب دید خوشحال گردید و مشغول گردید و گرفتن و بازی کردن بسا عکس شد. باید اضافه نمود بعضیها این حکایت را به کرشن (Kreshn) که وی نیز از زمره خدایان میباشد منسوب دانسته اند. چنان به نظر میرسد صائب مثل سایر اسطوره ها این را هم در هند شنیده بود چنانکه از بیت ذیل بر میآید:

در خاک تیره دیدن نور صفت کمال است هر طفل میتواند مه را در آب دیدن

اهالی هند هفت سیاره را هفت خدا دانسته‌اند و روزهای هفته را بمناسبت اسم اینها نام گذاری کرده‌اند و معتقدند بعضی از اینها مبارک میباشند و برخی نحس و نحوست و یا سعادت هر یکی بر زندگی انسانها منعکس میشود. در زبان سانسکریت زحل را شنی (Shani) میگویند و این سیاره روز شنبه اثر خود را بروز میدهد و به همین دلیل روز شنبه یا شنبوار (روز زحل) نامیده میشود. چون زحل یا شنی نحس شناخته شده است بدین سبب در این روز کاری را شروع نمیکند و همچنین زغال، روغن و کالاهای آهنی را هم نمیخرند.

بعضی از براهمنانی که از طبقه پائین تری بشمار میروند ورقه آهنی بریده پیکر این خدا را که مثل هیکل انسانی میباشد درست میکنند و آنرا در روغن خردل فرو برده روز شنبه کنار خیابان یا در چهار راهی میگذارند. کسانی که بر این سیاره اعتقاد دارند و برای مصون ماندن از گزند آن سکه یا جویبات و یا اگر چیزی همراه نداشته باشند حداقل تیکه‌ای از آهن یا مس نذرش میکنند. عقیده مردم چنین است اگر شنی اله با کسی قهر کند وی هفت سال و شش ماه گرفتار بلا یا خواهد شد. صائب مثل سایر هندیها شنبه را روز نامبارک دانسته چنان میگوید:

دلم به اختر برد روز شنبه صاف شود ستاره پنبه گذارد اگر به داغ پلنگ
معمولا هندوها صبح زود بیدار میشوند و خود را به کنار رودخانه‌ای و یا به لب جویی رسانیده مشغول شست و شوی بدن خود میشوند. وقتی که آفتاب از افق برمیآید به طرف آن نگاه کرده نیایش میکنند. پس از نیایش و خواندن اوراد بعضی‌ها مقداری آرد گندم را با شکر مخلوط میکنند و هر جا لانه مورها را میبینند مقداری از آنرا در آنجا میریزند و این کار خیر را ثواب و وسیله‌ای

برای نجات و رسیدن به بهشت میدانند. درباره این رسم صائب چنین میگوید:

خرمنی در دامن صحرای محشر سبز کرد
هر که مشت دانه‌ای در رهگذار مورریخت

موقعی که هندوها پیش اصنام نیایش میکنند و اوراد میخوانند زنگها را پشت سر هم به صدا درمیآورند و همچنین چندین مرتبه پس از مدت مختصری دم در ناقوس میزنند. این منظره را صائب در بیت زیر چنین بیان مینماید:

ناله ناقوس دارد هر سر مو بر تنم
این سزای آنکه از بتخانه میآید برون

حضرت نظام‌الدین معروف به اولیاء (۷۲۵-۶۳۴ ه. ق) یکی از برجسته‌ترین عرفای متصوفه این دیار محسوب میشود. وی در عهد سلطان غیاث‌الدین تغلق (۷۲۵-۷۲۱ ه. ق) میزیسته و شهردهلی را مقر خود قرار داده از همین جا مردم دور و نزدیک را ارشاد و هدایت میکرد. پادشاه وقت وی را از نظر استحسان می‌نگریست و همیشه در پی آزارش بود. اهالی هند به وی کراماتی منسوب داشته‌اند میان عقیدت‌مندان چنان معروفست که در جوار خانقاهش قناتی میکنند. اتفاقاً در همین روزها به فرمان غیاث‌الدین تغلق پی‌ریزی قلعه تغلق آباد شروع شده بود (خرابه این قلعه به سمت جنوب شهردهلی هنوز پابرجاست) بناها تمام روز حصار و بروج و باروی قلعه را می‌ساختند و شبها در قنات کاربنائی را ادامه میدادند. سلطان غیاث‌الدین چون متوجه شد که کارگرها معمولاً احساس خستگی میکنند و کاربنائی خیلی کند و آهسته پیش میرود جویای علنش گردید و چون اصل حقیقت را دانست کارگرها را از انجام دادن چنین امر خیری (خدمات) ممنوع کرد ولی آنها مخفیانه قنات را می‌ساختند. چون اطلاع این اقدام به وی رسید خشمناک شد و اعلام نمود کسی در بازار روغن نفروشد. پس از دریافت نمودن

ابن خیر حضرت نظام الدین امر فرمود که در چراغها بجای روغن از آب استفاده کنند. این از کرامت وی بود که چراغها روشن گردید. صائب در بیت زیر بطرف این واقعه چنین اشارتی مینماید:

از چراغ دیده من آب روغن میشود

بخت چون باشد چراغ از آب روشن میشود

صائب در عهد پادشاه گورکانی هند نورالدین جهانگیر (۱۰۳۷-۸۹۷۷ ق) وارد این کشور شد. این پادشاه از اوائل جوانی وعهد شاهزادگی نسبت به عشق ورزی میخوارگی شعر گوئی و کیف و سرمستی علاقه فراوانی نشان میداد. عشق وی با کنیزی به نام انار کلی (شکوفه انار) معروف است و تاکنون درباره آن چندین داستان به زبانهای فارسی و اردو و انگلیسی نوشته شده است. چون پدرش اکبر شاه (۹۴۹-۱۰۱۴ ق) در باره شیفتگی و فریفتگی وی برای یک کنیز معمولی حرم اطلاع یافت وی را تهدید کرد و گفت اگر تو از این نوع کارهای زشت دست نمی کشی من ترا از تاج و تخت سلطنت محروم خواهم ساخت ولی این مرد عاشق پیشه جوابداد: *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

گویند به امرا کبر شاه این کنیز را در طاقی زنده نشانند و روی آن تیغهای کشیدند. پس ارفوت شدن انار کلی وی اسیر بند زلف گوهگیر زیب النساء دختر ایرانی که در حسن و جمال بی نظیر و شهره آفاق بود گردید. اکبر شاه این دختر را در عقد یکی از درباریان که به لقب شیرافکن معروف بود در آورد و به منطقه دوردست مملکت خود با همسرش فرستاد. پس از وفات یافتن اکبر

شاه چون او بر تخت سلطنت نشست به حيله‌ای شیرافکن خان را در نبرد دست به دست انداخت و طبق نقشه‌ای که قبلاً کشیده بود او را از پای در آورد. بعد از کشته شدن شیرافکن خان وی زیب النساء را در حباله نکاح آورد و او را به لقب نور جهان سرافراز نمود. و تمام امور دولتی را به وی سپرد. وقتی کسی از کیف و سرمستی سرشار میشد اکثراً میگفت من دولت هند را به عوض يك جام شراب و يك تيکه کباب در دست نور جهان گرو گذاشتم. چون صائب تمام این رویدادها را از چشم خود دیده یا از دیگران شنیده بود در قالب شعر نیز چنین ریخت:

شاهی به نشأت می احمر نمیرسد
تاج و نگین به شیشه و ساغر نمیرسد

چنانکه خوانندگان محترم توجه دارند بیشتر قسمت خاک شبه قاره هند گرمسیری است. وقتی که هوا در اینجا فوق العاده گرم میگردد مردم از پارچه‌های نخی نازک استفاده میکنند و معمولاً کرته (پیراهن بودن یخه) تنزیب می‌پوشند. کسانی که خوش پوش (به اصطلاح امروزه شیک پوش) هستند و ذوق و سلیقه تن آرابی را دارند کرته را پس از شست و شو در آب برنج یا آهار فرو برده در هوا پهن میکنند. وقتی که کرته خشک شد آنرا اطو کرده هر دو آستین را جداگانه روی پارچه خشنی مانند گلیم گذاشته و يك در قوطی را که قطر آن به اندازه لبه فنجان چای یا لیوان آب میباشد مثل گل سزانی که گلهای کاغذی میسازند مالش میدهند و بدین طریق آستین‌ها چین دار میگردد.

موقعی که این نوع کرته را به تن می‌کنند بسیار مواظب هستند که کسی آن را دست نزنند تا چین‌ها از بین نرود زیرا که اگر چین‌ها از بین رفت و آستینها صاف شد کرته کثیف میشود و ناچار آنرا از تن در می‌آورند. پس از این مقدمه بیت ذیل صائب را ملاحظه فرمائید:

عجب که بر دل مجروح ماگذاری دست
 کسه آستین تو از زلف بیش چین دارد
 صائب در این بیت درباره لطف و محبت معشوق که به ندرت اتفاق می-
 افتد متذکر میشود و تعجب کنان میگوید با وجود اینکه چین های آستین پیراهنش
 بیش از خم زلف میباشد دست را روی دل مجروح عاشق میگذارد و هیچ
 مواظب این نکته نیست که از این کار آستین او کثیف و خون آلود خواهد گردید
 و جای دیگر میگوید: (۸۸۰)

نگردد مانع از گوهر فشانی موج دریا را
 چه پروا باد دستان را ز چین آستین باشد
 صائب چند سال زندگی کرد و در چه سالی متولد شد؟ این هم سئوالی
 است که جواب آنرا حتمی و قطعی نمیتوان داد. تاریخ تولد وی مانند بیشتر
 شعرای فارسی زبان بر ما مجهول است. خوشگومینویسد:

...در سال هزار و هشتاد و یک میرزا (صائب) به عمر شصت و پنج سالگی
 به اجل طبیعی از این خاکدان دامن افشانند... (۵).
 آق-سای امیری فیروز کوهی دوران سن او را از شصت و پنج تا هفتاد
 و یک سال دانسته، (۶) ولی از پستی که خود سروده است چنان برمیآید که وی
 به سن هشتاد سالگی رسیده بود:

دو اربعین بسرآمد ز زندگانی من
 هنوز در خم گردون شراب نیم رسم
 و فعل مرکب سرآمد حاکی از این مطلب است که سنش از هشتاد تجاوز
 کرده بود. بیت زیر نیز تأیید پیری و کهولت او میکند.

چون سایه ز پیری شده ام گرچه زمین گیر
 مشغول به بازیچه طفلانم خویشم

شاه چراغ روی سنگ مزارش سال ۱۰۸۷ (هزار و هشتاد و هفت) حک شده است ولی به حساب جمل از ماده تاریخش (بنا به قول واعظ قزوینی) سال رحلتش ۱۰۸۸ برمیآید.

شد صائب از این جهان ویران صد حیف
 زان در ثمین بحر عرفان صد حیف
 گفتند بناله بلبلان تاریخشش
 ای حیف از آن هزارستان صد حیف (۱۰۸۸)

چنان به نظر میرسد که صائب در اواخر سنه ۱۰۸۷ فوت شده و مردم در اوائل سنه ۱۰۸۸ از مرگش مطلع شدند و این حادثه حتماً پیش از جمادی الثانی سنه ۱۰۸۸ واقع گردیده زیرا جنگی از صائب را که عارف تبریزی در جمادی الثانی سنه ۱۰۸۸ نوشته است او را در آن به عنوان غفران پناه و فردوس آرامگاه یاد کرده است.

اگر ما از تاریخ وفاتش عدد ۸۰ را کم کنیم می توان گفت وی در اوائل قرن یازدهم هجری پا به عرصه وجود گذاشت و به این دلیل سال تولدش را پیش از سنه ۱۰۰۷ باید دانست. تذکره نویسان و مؤلفینی که تاریخ ادبیات فارسی را نوشته اند معمولاً او را بین ۱۰۱۲ و ۱۰۱۶ هجری تخمین زده اند و بدین حساب وی کم و بیش ۷۰ سال زندگی کرده. اگرچه فرق و اختلاف دوسه سال را توان قبول کرد ولی صائب چون تاریخ گو بوده و چندین قصیده ماده تاریخ هم آورده است گمان نمی رود که او به سن هفتاد سالگی عمر خود را ۸۰ سال گفته باشد.

کیتس Keats شاعر انگلیسی زبان شعری در وصف پائیز تحت عنوان

از خدای سروده است این منظومه دارای سه بند است که خلاصه و ترجمه اش با مقدمه مختصری در زیر به خوانندگان محترم تقدیم می گردد !

۱ - در این اشعار شاعر علی رغم شعرای دیگر که خزان را فصل غم انگیز توصیف کرده اند پائیز فصلی را که حرارت گرم خورشید موجب نبخیر آب زمین و پیدایش مه می شود ، زمانی که میوه جات مختلف به نهایت رسیدگی و پختگی می رسند آن را نه تنها غم انگیز نمی داند بلکه زیبا و خوش منظر تعبیر میکند . شاعر درختان مو را توصیف می کند و درخت سیب را که از سنگینی بار شاخه هایش سر به زمین فرود می آورند . درخت فندق که از پر باری شاخه هایش نسبت به زمین عمودی قرار می گیرد . گلهای مختلف و رنگارنگ ، شکوفه های عطر آگین و زنبورهایی که شیره گل را می نوشند و کندو های عسل که لبریز می گردند و این گمان را به وجود می آورند که تابستان هنوز جلوه و گرمایش به اتمام نرسیده است ارمغانی که پائیز رایگان در اختیار ما می گذارد .

۲ - این اثر از نظر سبک می تواند بونانی خوانده شود . شاعر چهار تصویر مختلف از پائیز را وصف می کند : در تصویر اول پائیز را در کالبد زارعی که در انبار غله اش نشسته و گیسوانش را به دست باد افشانی داده بدون هیچگونه دغدغه خاطری درباره کشت زارهایش . در تصویر دوم دروگری است که در کنار خرمن نیمه درو شده خویش از رایحه گلهای خشخاش به خواب آرام و شیرین فرو رفته است و گلهائی که گراگرد مزرعه اش حلقه زده اند . سومین تصویر باز دروگری را وصف می کند که خوشه های گندم بر سر گذاشته و از جویبساری می گذرد و کوششی که در راه حفظ تعادل بدنش

به کار می برد. (۱) در باره سبک مزارش سال ۱۰۸۷ (۱۷۰۰) در مازندران و وقت حاکم شده
 بالاخر باز هم زارعی که ساعتها و ساعتها به تماشای له شدن سیبها در
 ماشین و فوران ممتد آب سیب نشسته است. (۲) در باره معانی و
 ۳ - بسیاری از مردم شیفته جذابت و شیرینی هستند و این از اشعاری که
 درباره فصل بهار سروده شده اند به چشم می خورد. کبتس این لطف و جذابت
 را در اشعارش به فصل پائیز می بخشد که در نظرش لطفی کمتر از بهار ندارد.
 پرندگان نغمه سرا جلوه های زیبای طبیعت صدای چیک چیکها و آواز سوگوارانه
 حشرات کوچک منظره بدیعی که ابرها هنگام غروب آفتاب در آسمان ایجاد
 می کنند. رنگ دلبذیری که آفتاب در غروب به آنها می دهد و سایه هائی که
 پرخرمن های درو شده می افکند.
 همه اجتماع حشرات کوچک در میان نزارهای کنار رودخانه که در
 عزای روز رفته و به سوگواری بنشسته اند نسیمی که می وزد و این همه را
 به نقاط دور دست می برد و چهچه پرستوها در حین مهاجرت به نقاط گرمسیر
 در اواخر فصل پائیز. (۳) در باره اصل علوم آسانی
 گویند صائب ترك زبان بود. بمانند فارسیها شعر به سبک هندی می گفت.
 مسافرت به تمام نقاط دنیای متمدن عصر خویش را نمود و برای کلام خود
 مایه و توشه از عقائد و آداب و سنن ملل مختلف دنیا گرفت. پایه گذار شعر
 زبان اردو محسوب می شود ولی به عقیده اینجانب او نه ترك بود و نه فارس
 بلکه شاعر نامداری بود کسه افکار او جنبه کیهانی (به اصطلاح امروزه
 اونیورسال) دارد و چندین ملل آسیا او را از هر حیث یکی از برجستگان شاعران
 زبان خویش می شناسند.

از خدای متعال خواستارم دانشمندان ایرانی را بیشتر توفیق دهد که برای تشکیل جلسات به خاطر شناسیدن شعر صنائب و افکار عالی‌ش بیش از پیش سعی و کوشا گردند. (آمین)

مفصله له

همچنان که دیوانگان و غنچه‌آوران چنین امتیاز یا افتخاری برای خود نمی‌خواهند که این امر آینه‌آلود و شقایق‌شکان را با تالیفات لایه‌لایه و غیره از راه دلتیبه و لسانیه و ...

(۱) نواب نظام‌الدوله ناصر جنگ متخلص به ناصر خلف دوم نظام‌الملک آصف‌جاه مؤسس دولت آصفیه در ایالت حیدرآباد (جنوب هند) از اولاد و احفاد خواجه عابد سمرقندی می‌باشد. وی پس از وفات پدرش در سنه ۱۱۵۱ هجری قمری زمام قهض و بسط و فرمانروائی ایالات جنوب هند را به عهده خود گرفت. بیش از دو سال ونیم بر مسند حکمرانی آن ایالات را نگذرانیده بود که در تاریخ ۱۷ محرم سنه ۱۱۲۴ به دست مستخدمان خویش به دسیسه فرانسوی‌ها که در آن عصر نفوذ خاصی در اطراف پیدا کرده بودند کشته شد. بعد از قتل وی به لقب شهید ملقب گردید.

(۲) میسور (به پای مجهول) شهری است به فاصله ۲۵۰ کیلومتر از شهر دهلی

(۳) مجموعه نغز مرتبه حافظ محمود شیرانی لاهور ۱۹۳۳ میلادی - جلد دوم

صفحه ۲

(۴) ترجمه کلیده و دمنه (تصحیح و توضیح آقای مجتبی مینوی طهرانی) چاپ اول

۱۳۴۳ صفحه ۱۱۶

(۵) سفینه خوشگو (نسخه خطی کتابخانه مجلس - تهران) شماره ۴۸۲۰ صفحه ۳۲۲

(۶) کلیات صنائب تبریزی (چاپ کتابفروشی خیام) صفحه ۴۰